

بررسی حضور چین در خلیج فارس از منظر سیاسی و اقتصادی با تاکید بر روابط چین و

ایران

زهرا وجدی دستگردی^۱، حسین صالحیان دهکردی^۲

[1Zahravajdi1079@gmail.com](mailto:Zahravajdi1079@gmail.com)

[2Hosein_salehi6@yahoo.com](mailto:Hosein_salehi6@yahoo.com)

چکیده

آنگونه که از منابع علمی بر می آید، تبادلات تجاری دوجانبه چین و ایران از سال ۱۹۵۰ شروع شد و حجم تجاری دو کشور در سال ۱۹۸۸ به مبلغ ۱۲۱۵ میلیارد دلار رسید که ۶۵۷ میلیون دلار سهم صادرات چین به ایران و ۵۵۸ میلیون دلار سهم صادرات ایران به چین بود. حجم تجارت دوجانبه این دو کشور در سال ۲۰۱۲ به حدود ۵۰ میلیارد دلار رسید و چین اکنون شریک اول تجاری ایران به شمار می رود. صادرات عمده چین به ایران تجهیزات و دستگاههای الکترونیکی و محصولات شیمیایی و واردات عمده چین از ایران نفت بوده است. سنگ معدن کروم، پلی استیلن، پنبه، پلیمر، کشمش، پسته و غیره سایر اقلام وارداتی چین از ایران را تشکیل می دهد. ما در این مقاله به بررسی حضور چین در خلیج فارس و بهره برداری این کشور از منابع موجود در خلیج همیشه فارس خواهیم پرداخت. در شرایطی که جمهوری خلق چین، رویکرد توسعه اقتصادی، صنعتی و تجارت خارجی را دنبال می کند، نیاز این کشور به منابع انرژی فسیلی مانند نفت و گاز افزایش یافته و چنین رویه ای افزایش واردات این محصولات را از نقاط مختلف دنیا به ویژه خلیج فارس در پی خواهد داشت. محرک اصلی چین در فعال تر شدن در خلیج فارس به دلیل نیاز این کشور به انرژی و به موازات آن کمرنگ تر شدن نقش ایدئولوژی آن در سیاست خارجی از دهه هشتاد است. پرسش محوری این مطالعه، به چگونگی سیاست چین در خلیج فارس می پردازد و در همین راستا، روند حضور این قدرت فرامنطقه ای در این حوزه استراتژیک انرژی بررسی می شود. آیا جمهوری خلق چین برای پرهیز از اختلال در جریان آزاد نفت در خلیج فارس، بدون ایفای نقشی مؤثر با دنیای غرب همسو خواهد شد و یا به عنوان بازیگری مؤثر و در رقابت با ایالات متحده آمریکا در معادلات منطقه ای می خواهد ایفای نقش کند فرضیه پژوهش بر این نکته تأکید دارد که به موازات افزایش نیاز به انرژی های فسیلی، چین حضور گسترده تری در خلیج فارس در قالب مراودات اقتصادی، بازرگانی و به صورت واردات نفت، صادرات کالا و خدمات به کشورهای منطقه خواهد داشت. به نظر می رسد چین درصدد ایجاد فضای امنیتی و مقابله با نفوذ آمریکا در این منطقه نیست و در سایه همکاری با غرب، وجود ثبات در منطقه را اولویت خود می داند. چین در سایه سیاست کلان موازنه نرم با آمریکا، رویکرد تعامل با آمریکا را در حوزه خلیج فارس دنبال می کند و در همین راستا، با برقراری روابط اقتصادی با بازیگران اصلی منطقه ای و ایجاد حس وابستگی در آنها به روابط با چین، می کوشد جایگاه خود را در منطقه به عنوان یک بازیگر ضروری تثبیت کند.

مقدمه

بیان مسأله

به موازاتی که جمهوری خلق چین، سیاست توسعه اقتصادی را با سرعتی فوق العاده و شگفت‌انگیزی تعقیب میکند، نیاز این کشور به منابع انرژی فسیلی مانند نفت و گاز افزایش می‌یابد. محرک اصلی چین در فعال‌تر شدن آن در خلیج فارس، نیازهای انرژی و به موازات آن، کمرنگ‌تر شدن نقش ایدئولوژی آن در سیاست جهانی پس از جنگ سرد است. اگر چین طی جنگ سرد نگاهی ایدئولوژیک به مسائل منطقه‌ای داشت، پس از جنگ سرد، منافع ملی و عمل‌گرایی، نقش زیادی را در سیاست خارجی‌اش ایفا کرده است. این نقش در موازنه امنیتی بازیگران منطقه تأثیرگذار بوده است. چین از اوایل دهه ۱۹۹۰ خودکفایی انرژی را از دست داده و وابستگی‌اش به واردات نفت افزایش یافته است. این مسائل راهبردی، بر نگاه چین به منطقه، رقابت و همکاری با آمریکا و نزدیکی به بازیگران بزرگ انرژی در منطقه همچون عربستان سعودی (به عنوان متحد آمریکا) ایران (به عنوان مخالف آمریکا) تأثیراتی داشته و بنابراین، ثبات منطقه از این حیث برای چین اهمیتی مضاعف پیدا کرده است.

در سالهای اخیر، چین و ایران در زمینه‌هایی چون نفت و پتروشیمی، صنایع تولیدی و فراوری، راه و ترابری، برق رسانی به همکاری همه جانبه پرداخته و این به توسعه روابط دو کشور در زمینه‌های دیگر یاری کرده است. به طوری که بسیاری شرکت‌های چینی در زمینه انرژی، خودروسازی و فلزات در ایران دفاتر خود را راه‌اندازی کرده و سرمایه‌گذاری کرده‌اند و بسیاری شرکت‌های ایران نیز وارد چین شده‌اند. همچنین همکاری دو کشور در زمینه سرمایه‌گذاری مستقیم و صدور نیروهای کار نیز نزدیک‌تر شده است (بزرگ‌مهری و میرزایی، ۱۳۹۶)

اکنون چین در حال پیش‌برد اصلاحات و درهای باز بوده و همکاری و تبادلات بین‌المللی این کشور روز به روز گسترده‌تر شده است. اقتصاد چین و ایران مکمل یکدیگر بوده و دو کشور در زمینه‌های انرژی، ساخت تاسیسات زیربنایی، صنایع تولیدی و غیره نیروی بالقوه برای همکاری وجود داشته و دورنمای آن بسیار درخشان خواهد بود. با شدت گرفتن تحریم‌های غرب علیه ایران از یک سو و در پیش گرفتن رهیافت چین مبنی بر حضور فعال در بازارهای جهانی در چهارچوب استراتژی «حرکت به خارج» از سوی دیگر، روابط اقتصادی دو کشور به‌ویژه در حوزه همکاری‌های پروژه‌ای اهمیت روزافزونی یافته است. شرایط مستعد ایران برای فعالیت‌های شرکت‌های چینی و نیاز روزافزون این کشور به منابع انرژی فسیلی به‌گونه‌ای اقتصاد دو کشور را مکمل یکدیگر ساخته است. در این راستا، کشورمان توانسته است فناوری چینی را در حوزه‌هایی نظیر: متروسازی، ساخت کشتی‌های غول‌پیکر و... به جهانیان معرفی کند و زمینه مؤثری را برای ورود شرکت‌های چینی به عرصه فعالیت‌های بین‌المللی فراهم آورد، اما در مقابل، نیاز به تلاش بیشتر در جهت متعادل‌سازی این روند در راستای بهره‌گیری از ظرفیت‌های طرف چینی در جهت تقویت زیرساخت‌های کشورمان به‌ویژه در بخش نفت و گاز، ایجاد سرفصل‌های همکاری‌های مشترک علمی و فناوری که نتیجه آن برای هر دو طرف

سودمند است و ایجاد فضای رقابت‌آمیز در همکاری‌های خارجی نیز احساس می‌شود. از این‌رو، بهره‌گیری از توانمندی‌های طرف چینی در عین به حداقل رساندن به حاشیه رفتن اقتصاد کشورمان، نیازمند تدوین استراتژی‌ای مبتنی بر شناخت و با هدف برد - برد است (جلیل ادیبی، ۱۳۹۰).

در این مقاله می‌کوشیم ضمن تحلیل شرایط توسعه اقتصادی چین و نیاز روزافزون اقتصاد و صنعت این کشور به منابع نفتی، رویکرد سیاست خارجی آن را در قبال مسائل خلیج فارس ارزیابی کنیم. پرسش محوری این مطالعه، به چگونگی سیاست چین در خلیج فارس می‌پردازد و در این راستا، روند حضور این قدرت فرامنطقه‌ای در این حوزه استراتژیک انرژی بررسی می‌شود. فرضیه پژوهش بر این نکته تأکید دارد که به موازات افزایش نیاز به انرژی‌های فسیلی، چین حضور گسترده‌تری در خلیج فارس در قالب مراودات اقتصادی، بازرگانی و به صورت واردات نفت و صادرات کالا و خدمات به کشورهای منطقه خواهد داشت. به نظر می‌رسد چین در صدد ایجاد فضای امنیتی و مقابله با نفوذ آمریکا در این منطقه نیست و در سایه همکاری با غرب، وجود ثبات در منطقه را اولویت خود می‌داند. چین در سایه سیاست کلان موازنه نرم با آمریکا، رویکرد تعامل با آمریکا را در حوزه خلیج فارس دنبال می‌کند و در همین راستا، با برقراری روابط اقتصادی با بازیگران اصلی منطقه‌ای و ایجاد وضعیت وابستگی آنها به چین، می‌کوشد جایگاه خود را در منطقه به عنوان یک بازیگر ضروری تثبیت کند. (شریعتی‌نیا، ۱۳۸۷، بزرگمهری و میرزایی، ۱۳۹۶)

وابستگی چین به خلیج فارس

چین از کشورهایی است که با منطقه خلیج فارس روابط سنتی و دیرینه داشته است. در زمان امپراتوران سلسله تانگ (۶۱۸ تا ۹۰۷ م) راه دریایی خلیج فارس و تنگه هرمز تا بندر کانتون در چین کشیده شده و به صورت یکی از طویل‌ترین راه‌های دریای جهان درآمد بود و حکمرایان دو منطقه با تلاش در راه تضمین امنیت آن در حوزه نفوذ خویش، بازرگانان را به مبادله کالا تشویق می‌کردند و کار به جایی رسید که در این دوران راه دریایی مزبور رقیب جاده ابریشم شد و در گسترش مناسبات اقتصادی و فرهنگی بین چین و کشورهای خاورمیانه و اروپا نقش اساسی را ایفا کرد. ظهور اسلام مصادف با رونق راه دریایی بین خلیج فارس و چین بود و اسلام از طریق راه آبی و بیشتر توسط ایرانیان به چین راه یافت و در این مسیر به هند، اندونزی، تایلند و ویتنام نیز سرایت نمود.

چین بعد از دهه هفتاد که سیاست برون‌گرایی را برگزید بر اساس استراتژی جدید «اصلاح و پیشرفت» خواهان دوستی با همه کشورها و همزیستی مسالمت‌آمیز و گسترش مناسبات اقتصادی و بازرگانی شد. بدین ترتیب چین در صدد توسعه روابط و حضور خود در منطقه خلیج فارس برآمد. اهداف عمده چین در منطقه، سیاسی و اقتصادی است. چین وابستگی شدیدی شبیه آنچه که ژاپن و یا سایر کشورهای غربی دارند به خلیج فارس ندارد ولی موضع آن نسبت به شوروی، چین را به سمت جستجوی اهداف سیاسی در خلیج فارس راهنمایی نموده است، زیرا چین به شوروی به دیده رقیب و دشمن می‌نگرد و علی‌رغم عادی کردن روابط خود با آن کشور، شوروی را خطرناکتر از آمریکا تلقی نموده و به اهداف آن کشور در اطراف چین بدبین است و در صدد بهره‌گیری از رقابت دو قدرت آمریکا و شوروی برای حصول به اهداف خود است.

از نظر چین حضور آن کشور در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس مانع از حضور و گسترش شوروی به اقیانوس هند می‌شود زیرا دستیابی شوروی به اقیانوس هند تحقق یکی از اهداف استراتژیک شوروی را عملی خواهد کرد و آن محاصره دریائی و کنترل شوروی را عملی خواهد کرد و آن محاصره دریائی و کنترل چین از مناطق جنوبی آن کشور است. نزدیکی چین به آمریکا و برقراری مناسبات سیاسی و اقتصادی و نیز استقبال از سیاست‌های ضد شوروی در منطقه خلیج فارس تجلی این نگرش استراتژیکی چین به اهداف شوروی است. چین در دهه هفتاد به شاه ایران بدلیل سرکوبی جنبش ظفار که از سوی شوروی حمایت می‌شد نزدیک شده و روابط دو جانبه برقرار کرد و شاه نیز خواهان حضور سیاسی پکن در خاورمیانه بود. چین حوادث دوره گورباچف در شوروی را نیز به دیده تردید نگاه می‌کند و روش منعطف وی را با تقویت روز افزون نیروی دریائی شوروی در بخش آسیایی اقیانوس آرام در تضاد می‌بیند.

چین به‌عنوان قدرت نوظهور، و با توجه به نگرش استراتژیکی یاد شده خواستار حضور سیاسی و به عهده گرفتن نقش تعیین کننده‌ای در جهان بطور اعم، و در منطقه خلیج فارس بطور اخص می‌باشد و سعی بر بهره‌جویی از رقابت دو قدرت جهانی، یعنی آمریکا و شوروی دارد و در شرایط مساوی، نزدیکی به آمریکا را بر شوروی ترجیح می‌دهد. قدرت‌های آمریکا و شوروی نیز به اهمیت نقش چین در آینده جهان واقفند و از پیدا کردن نقش جدیدی برای چین در مسائل جهانی بی‌مناکند ولی آمریکا در رقابتهای خود با شوروی، نزدیکی به چین را ترجیح می‌دهد، هرچند وضعیت جدید شوروی در دوره گورباچف روابط متقابل سه قدرت را متحول می‌نماید و چین به‌عنوان یک قدرت در سیاست‌های جهانی خود را نشان می‌دهد کما اینکه در جریان بحران کویت با وجود همسویی دولت‌های جهان، چین تلویحا موضع مستقل خود را حفظ نموده و عکس‌العمل خاص خود را به نمایش گذاشت و پس از قطعنامه تحریم عراق اعلام نمود که ممکن است مواد غذایی و دارو به عراق ارسال نماید. او از لایحه پیشنهادی نخست وزیر ژاپن در خصوص اعزام ۲۰۰۰ نیروی پیشنهادی به منطقه خلیج فارس انتقاد نموده و هشدار داد (ابراهیمی، ۱۳۸۴).

تبدیل چین به قدرت در جهان آینده امری است که رهبران دو قدرت جهانی نیز به آن اعتراف نموده‌اند. برژنف در دهه ۷۰ از آینده چین و قدرت آن ابراز نگرانی کرده و به آمریکا و متحدان غربی آن پیشنهاد باز داشتن این قدرت بالقوه را نموده و نیکسون در سفر اخیر خود به پکن اعلام داشت که قرن ۱۹ به اروپا و قرن ۲۰ به آمریکا و قرن آینده به چین تعلق خواهد داشت و ناپلئون گفته بود: "چین به اژدهای خفته‌ای می‌ماند که روزی بیدار خواهد شد و دنیا را تکان خواهد داد."

دنگ شیائوپینگ رهبر چین در مصاحبه‌ای با مجله تایم اعلام کرد: "چین ظرف پنجاه سال آینده خواهد توانست در مسائل مربوط به ابرقدرت‌ها و خلع سلاح، حرفی برای گفتن داشته باشد."

بدین ترتیب احتمال تبدیل چین به قدرت بزرگی در جهان آینده به طوری قوی وجود دارد و چنین قدرتی طبعاً حوزه‌های نفوذ خود را گسترش می‌دهد و خلیج فارس کانونی است که نفوذ در آن به معنی حضور در موقعیتی است که اهداف استراتژیک دو قدرت شوروی و آمریکا در آن مطابقت دارد و از حساسیت و ارزش خاصی برخوردار می‌باشد طبیعی است که قدرتهای مزبور نیز حضور چین را در منطقه خوشایند ندانسته و آن را مزاحم تلقی می‌نمایند. با این وجود، چین با اتکای به روابط تاریخی گذشته و نیز الگو قرار گرفتن در زمینه‌های توسعه روستائی و صنعتی و شیلات و کشاورزی و نداشتن سابقه سوء سیاسی و استعماری نظیر اروپا و آمریکا برای مردم منطقه، همچنین وحدت جغرافیایی و آسیایی بودن و قرار گرفتن در خانواده جهان سوم، حضور خود را

گسترش می‌دهد و حتی اقدام به صدور تسلیحات خاص خود به منطقه نموده است، که فروش موشک‌های کرم ابریشم به ایران و عراق و تحویل موشک بالستیک می‌انجامد. ۲۰۰۰ مایلی به عربستان سعودی مصداق آن می‌باشد (Daragahi, 2005).

چین مقدمات حضور نظامی خود را در منطقه خلیج فارس فراهم می‌نماید که وقایع زیر تحقق این امر را تأیید می‌کند: در دسامبر ۱۹۸۴ هوجنگ ون، معاون ستاد کل ارتش چین، در جریان سفر خود به عمان که ظاهراً اولین دیدار یک هیئت عالی رتبه نظامی چین از عمان بود از تنگه هرمز بازدید نمود و در سال ۱۹۸۵-۸۶ اولین سفر کشتی‌های جنگی چین به اقیانوس هند و دریای عمان انجام پذیرفت و احتمال گسترش حوزه عمل آنها به تنگه هرمز و خلیج فارس نیز وجود دارد. همچنین رئیس ستاد ارتش چین، ژنرال یانگ ده‌جی ضمن بازدید خود از ترکیه در سال ۱۹۸۵ اعلام داشت که ترکیه آمادگی خود را برای اسکورت نفت‌کش‌های کویتی اعلام داشت، و حمله آمریکا به هواپیماهای مسافربری ایران را محکوم نموده و خواستار خروج نیروهای خارجی از خلیج فارس گردید.

مجموعه تلاش‌های چین بیانگر این است که این کشور به تناسب اهمیت کشورهای منطقه خلیج فارس برای گسترش روابط خود با آنها اقدام می‌کند و کشورهای ایران و عراق و عربستان سعودی و عمان در سیاست خارجی چین و نزدیکی آن به حوزه خلیج فارس اهمیت ویژه‌ای دارند.

چین علاوه بر هدف سیاسی و استراتژیک خود همانند سایر کشورها از بازار مصرف منطقه خلیج فارس چشم پوشی نکرده است و ضمن اعزام نیروی کار چینی به کشورهای عراق (۲۰ هزار نفر) امارات متحده، کویت (۱۰ هزار نفر) عمان و غیره، سعی بر توسعه روابط بازرگانی خود با خلیج فارس دارد و در این میان، صادرات سلاح از اهمیت بیشتری برخوردار است زیرا سلاح‌های چینی نظیر موشک‌ها و هواپیماهای اف-۶ قدرت رقابت با میگ ۱۹ شوروی و میراژ ۳-ای فرانسه و اف ۱۰۴ آمریکا را دارد، و پیش‌بینی می‌شود که چین بصورت یکی از صادرکنندگان بزرگ اسلحه به منطقه خلیج فارس و خاورمیانه درآید. در عین حال چین کشوری است که کمترین وابستگی را به خلیج فارس از حیث تأمین نفت مورد نیاز خود دارد (یزدانی و اکبریان ۱۳۹۱ و ابراهیمی، ۱۳۸۳). خلیج فارس در واقع محور ارتباط بین اروپا، آفریقا، آسیای جنوبی و جنوب شرقی است. از نظر راهبردی، منطقه خاورمیانه به عنوان بزرگترین و مهم‌ترین مرکز ارتباطی بین این سه قاره است به همین دلیل از دیرباز مورد توجه قدرت‌های جهانی و همچنین بازرگانان و تجار دنیا بوده است. همچنین این منطقه منبع مهم انرژی جهان است. در مجموع، خلیج فارس از نظر جغرافیای سیاسی، استراتژیک، انرژی و تاریخ و تمدن یک پهنه آبی مهم و حساس در دنیا محسوب می‌شود.

بزرگترین عامل اهمیت خلیج فارس وجود معادن سرشار نفت و گاز در کف بستر و سواحل آن است به طوری که این منطقه را مخزن نفت جهان نام نهاده‌اند. چین نیز از جمله کشورهایی است که در سال‌های اخیر وابستگی زیادی به منابع انرژی خلیج فارس پیدا کرده است.

از نظر باری روبین، کارشناس مسائل چین، دو متغیر اصلی، نقش محوری در سیاست خارجی چین دارد: یکی ایدئولوژی سیاسی و تصویری که چین از خود در جهان نشان می‌دهد و دیگری منافع اقتصادی که ارتباط مستقیم با منافع ملی پیدا کرده است. در ارتباط با متغیر اول، چین در تاریخ سیاست خارجی خود سه مرحله را طی کرده است: مرحله اول، شامل دوران پس از انقلاب مائوئیستی تا اواخر دهه هشتاد است که چین خود را سردمدار مبارزه مارکسیسم لنینیسم در سراسر جهان معرفی کرد. هر چند در آن برهه نیز هرگونه حمایت چین از جنبش‌های انقلابی در چارچوب منافع ملی کشور

صورت می‌گرفت. چین در این دوره به طیف وسیعی از گروه‌های انقلابی و افراطی کمک می‌کرد که ادعای هم عقیده بودن و همسویی با مبانی رژیم سیاست چین را داشتند. گروه‌های مختلف فلسطینی، چریک‌های حوزه خلیج فارس و جبهه‌های خلق آزادی عمان از جمله این گروهها بودند. در مرحله دوم به علت بروز اختلاف میان اتحاد جماهیر شوروی و چین، پکن سیاست نزدیکی با کشورهایی را تعقیب کرد که مخالف نفوذ اتحاد جماهیر شوروی بودند. چین در هر دو مرحله اول و دوم، خود را سردمدار یک انقلاب جهانی و سردسته سوم معرفی می‌کرد که با تفوق دو ابرقدرت در حال مبارزه بود. در مرحله سوم به دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، چین دیگر تمایل نداشت به عنوان رهبر موج تقابل جنوب با شمال قرار گیرد. در این دوره، در جریان ارزیابی مجدد از سیاست‌های مائو، چین ایده اولویت توسعه اقتصادی را جایگزین شعار مائو مبنی بر اولویت سیاست خارجی ساخت. در این دوره جدید، اغلب کشورهای جهان سوم به نحو آشکاری تمایل داشتند الگوی ژاپن و غرب را تقلید کنند و چین نیز همسو با موج جهانی، عقاید قبلی خود را کنار گذاشت و سعی کرد به صورت یک قدرت بزرگ در صحنه جهانی ظاهر شود. منافع محوری چین در حوزه خلیج فارس شامل منافع ژئوپلیتیک، اقتصادی و تجاری و عمدتاً انرژی است. منافع ژئوپلیتیک چهار محور را دربر می‌گیرد: نخست، مخالفت با کنترل یک جانبه و تک قدرتی یک قدرت بر کل منطقه، ممانعت از ظهور رژیم ضد چین در منطقه، مخالفت با هر نوع حمایت رسمی از نیروهای طرفدار استقلال تایوان و یا هر گروه تجزیه طلبی در سرزمین چین، و کوشش برای همسوسازی کشورهای خلیج فارس با مواضع سیاست خارجی چین. نگاه ایدئولوژیک در سیاست خارجی چین کنار گذاشته شده است البته بر پایه برخی از تحلیل‌ها، از جمله تحلیل ساموئل هانتینگتون، امکان این که منافع اقتصادی چین با مقوله رقابت فرهنگی و سیاسی ترکیب شود و شاهد یک اتحاد میان چین و جهان اسلام و به عبارتی، اتحاد تمدن کنفوسیوسی با تمدن اسلامی علیه غرب باشیم، قابل طرح است ولی بیش از حد نمی‌توان بر عناصر این نوع تحلیل‌ها تکیه کرد. در واقع، مشارکتی که چین در تأمین تسلیحات متعارف در میان کشورهای خلیج فارس دارد کوششی است که از طریق بازار تسلیحات در حوزه خلیج فارس متقابلاً از فرصت‌های نفتی این حوزه استفاده کند و فرض این که چین درصدد تقویت جهان اسلام به عنوان یک قدرت و قطب رقیب با دنیای غرب است، چندان صحیح نیست. چین سعی داشت علاوه بر فروش تسلیحات متعارف، سلاح‌هایی را که غرب تمایل به فروش به کشورهای خلیج فارس ندارد، تا حدودی تأمین کند. در دهه ۸۰، عربستان سعودی کوشش‌هایی برای خرید موشک‌های بالستیک از چین داشت؛ موشک‌هایی که آمریکا از فروششان به عربستان خودداری کرده بود. در واقع، عربستان تمایل داشت به آمریکا بفهماند که رویکردی مستقل دارد و می‌تواند نیاز خود را از جاهای دیگر تأمین کند، ولی ساختار ارتش و تسلیحات کشورهای عربی خلیج فارس، عمدتاً آمریکایی است و چین تمایل ندارد به عنوان رقیب جدی وارد عرصه بازار تسلیحات کشورهای خلیج فارس شود. در واقع، سیاست‌های امنیتی چین در اوضاع کنونی، پاسخی است به نیاز روزافزون این کشور به منابع انرژی، و دسترسی بدون مانع به این منابع، یک موضوع امنیتی برای ای معاهده همکاری هسته‌ای چین با ایالات متحده تلقی میشود. آمریکا در ژانویه ۱۹۹۸ که به دنبال نگاه مثبت بیل کلینتون، رئیس جمهور وقت آمریکا، به گسترش روابط با چین حاصل شد، نمونه‌ای از تعامل مثبت چین با دولت آمریکاست. مایک مک کوری، سخنگوی وقت کاخ سفید اعلام داشت رئیس جمهوری آمریکا قانع شده است که چین شرایط لازم را در زمینه جلوگیری از گسترش تسلیحات هسته‌ای کسب کرده در مجموع، دولت چین دارای وجوه منافع مشترک و همچنین، متضاد با ایالات متحده آمریکا در حوزه خلیج فارس است. مهمترین بخش منافع مشترک، مقوله ثبات جریان بازار نفت در این منطقه، پایین بودن قیمت این محصول و مبارزه با افراطی‌گری دولت‌های خطرناک در

این منطقه از خاورمیانه است که از جانب گروه‌های وابسته به جریان‌های اسلامی افراطی سرچشمه می‌گیرد، باعث شده تا چین و آمریکا در موضوع مبارزه با تروریسم روابط نزدیکی را برقرار سازند. درخصوص منافع متضاد، مهمترین موضوع احساس خطر چین از سلطه تمام عیار آمریکا بر منابع خلیج فارس است که ممکن است در آینده زمینه‌ساز ابزار ایجاد تضيیقات و فشار علیه چین بشود (Sadoddin, 2015, Rubin, 1998). چین حضور آمریکا در خلیج فارس را به واسطه احتمال ایجاد محدودیت در منابع نفتی، یک خطر تلقی می‌کند، ولی آن را خطری می‌داند که نباید ارتباط با مسائل فاقد اولویت در سیاست خارجی درگیر آن شود. از نظر چین، این کشور با رویکردی تعامل‌گونه با آمریکا می‌تواند از آثار تخریبی خطر حضور این قدرت در خلیج فارس جلوگیری کند. از نظر «گال لاف» کارشناس مسائل چین، کشور اژدها مجموعاً باید یک سیاست خنثی و بیطرفی نسبی را در خلیج فارس و خاورمیانه برگزیند چون تقویت روابط با کشورهای دشمن آمریکا، روابطش را با واشنگتن دچار مشکل می‌سازد، از این رو، چین برای ایجاد روابط راهبردی با منطقه کوشش می‌کند زیرا پکن فاقد ابزار مؤثر نظامی برای بازداشتن آمریکا از اعمال تحریم احتمالی دریایی در آینده برای قطع انتقال نفت به چین است. درحال حاضر، چین نیروی دریایی توانمندی برای دفاع از کشتی‌های حامل نفت خود ندارد. چین برای جبران ضعف خود در این حوزه و برای ارتقای توانایی‌های راهبردی خود در بلندمدت، راهبرد منطقه‌ای (حتی فراتر از منطقه) با عنوان راهبرد «رشته مرورید» را طرح‌ریزی کرده است. هر قطعه مرورید در این رشته به مثابه کانون نفوذ ژئوپلیتیک یا حضور نظامی چین محسوب می‌گردد. این مروریدها عبارتند از: جزیره «هاینان»، با داشتن سیصد مایل دریایی تسهیلات ارتقایافته نظامی، فرودگاه مجهز در جزیره «وودی» واقع در مجمع‌الجزایر پاراسل» در شرق ویتنام و نیز تسهیلات مربوط به کانتینر کشتی در چیتاگونگ بنگلادش (ابراهیمی، ۱۳۸۴ و ۱۳۸۳). به موازات آن، تأسیسات بندر عمیق آبی در سیتوه میانمار و نیز تأسیسات پایگاه دریایی در بندر گوادر پاکستان جزو این مروریدها هستند. طرح تجهیزات بندری و فرودگاه نظامی، پیوندهای دیپلماتیک و نوسازی نیروها، پایه‌های رشته مرورید چین را شکل می‌دهد. مروریدها از سواحل دریای چین در طول سواحل دریای جنوب چین، تنگه مالاکا به موازات اقیانوس هند امتداد یافته تا به سواحل دریای عرب و خلیج فارس کشیده شده است. چین در حال ایجاد روابط راهبردی و توسعه ظرفیت تأسیس حضور پیشرو در امتداد خطوط ارتباطات دریایی بوده و این خطوط چین را به خاورمیانه متصل می‌نماید (شریعتی‌نیا، ۱۳۸۸) و (Strecker, 2000).

ایران و چین

دو کشور ایران و چین در دو سوی قاره کهن آسیا، از منظر اقتصادی مکمل یکدیگر قلمداد می‌شوند. با وجود این، هیچ‌گاه روند همکاری‌های دو کشور مبتنی بر معیارها و اصول راهبردی نبوده است. بسط روابط با چین بی‌گمان یکی از مهم‌ترین تحولات سیاست خارجی ایران در سالیان اخیر بوده است. روابط ایران و چین در این سال‌ها در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به سرعت گسترش یافته است. اکنون چین مهم‌ترین شریک اقتصادی ایران است و در صحنه بین‌المللی نیز از حامیان ایران به‌شمار می‌رود. از آنجا که قدرت چین به‌گونه‌ای روزافزون در حال گسترش است، مناسبات با این کشور در سال‌های آتی اهمیت بسیار بیشتری برای سیاست خارجی ایران خواهد داشت. در این میان، بررسی روابط ایران و چین به‌عنوان دو کشور آسیایی و تاریخی نیازمند شناخت اهداف، منافع و رویکردهای سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی آنهاست. این دو کشور از گذشته‌های بسیار دور تا به

امروز فراز و نشیب‌های زیادی را در روابط بین خود پشت‌سر گذاشته‌اند. آن‌ها از نظر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و نیز در بسیاری از مسائل بین‌المللی و منطقه‌ای دارای دیدگاه‌های مشترک و بسیار نزدیکی هستند).

هر دو خواهان افزایش نقش سازمان ملل در مسائل جهانی، ممانعت از به‌کارگیری سلاح‌های اتمی و شیمیایی، مخالف نظم نوین جهانی پیشنهادی از سوی آمریکا و استقرار نظم نوین سیاسی و اقتصادی با مشارکت همه کشورهای به‌طور مساوی هستند. باین‌حال، دو دیدگاه در کشور در خصوص روابط با چین و سیر تحول آن وجود دارد. از یک دیدگاه، رویکرد چین در قبال ایران فرصت‌طلبانه است و چینی‌ها صرفاً به منافع اقتصادی خود می‌اندیشند و در واقع با کارت ایران بازی می‌کنند. در مقابل برخی بر این نظرند که چین حامی ایران است، اما محدودیت‌های خاص خود را نیز دارد، لذا نباید انتظارات بالایی از این کشور داشته باشیم (عسگریان، ۱۳۹۰).

آمار نشان می‌دهد تجارت ایران با چین و نیز سهم و جایگاه آن کشور در تجارت جهانی ایران طی دهه اخیر افزایش چشمگیری داشته است. بیش از هشتاد درصد صادرات ایران به چین را نفت خام تشکیل می‌دهد و با اتکا به آن، تراز تجاری ایران با چین مثبت است، اما با حذف نفت خام حتی در صورت احتساب صادرات گاز طبیعی، تراز تجاری ایران با آن کشور منفی خواهد بود. بدون احتساب نفت خام نیز چین در صادرات جهانی ایران رتبه اول و در واردات جهانی ایران رتبه دوم را داراست و هم‌اکنون دومین شریک تجاری ایران پس از امارات متحده عربی است. حجم بالاتر واردات ایران از چین در طیف وسیع‌تر و تنوع بیشتری از کالاها انجام می‌شود و در مقابل، صادرات ایران به آن کشور بر چند کالای خاص با تنوعی حدود یک‌دهم تنوع کالاهای وارداتی متمرکز است. تلاش دولت برای برنامه‌ریزی و مدیریت در واردات و نیز رهنمون ساختن صادرکنندگان ایرانی به ایجاد تنوع در صادرات از طریق شناسایی نیازمندی‌های بازار چین با توجه به پتانسیل‌های تولید داخلی می‌تواند راهگشای افزایش حجم صادرات و کاهش کسری تراز تجاری ایران با کشور مذکور باشد (حسن‌ثاقب، ۱۳۹۰).

سیاست خارجی چین از زمان دنگ شیائوپینگ با دیدی واقع‌بینانه به‌دنبال بهبود و توسعه روابط خود با آمریکا قرار گرفت. در این زمینه در منطقه خلیج فارس، تعامل این دو کشور به طرف همکاری و دوری از درگیری سوق پیدا می‌کند و چین در جریان بحران‌هایی که در دهه‌های اخیر در این منطقه صورت گرفته، یک رویه‌ی عمل‌گرایانه و واقع‌گرایانه اتخاذ کرده و با دوری از هر سیاست و مشی رادیکال و عجولانه در جهت منافع ملی خود گام برداشته و بدین وسیله سعی کرده است با فاصله گرفتن از سیاست‌های ایدئولوژی‌گرایانه، در جهت اعتمادسازی و چالش‌زدایی با آمریکا گام بردارد و از تقابل بپرهیزد و در جهت تأمین بیشتر منافع خود با سایر قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای همکاری کند. البته تعامل چین با آمریکا با حفظ منزلت و حیثیت چین در مقابل یک‌جانبه‌گرایی و قدرت‌طلبی آمریکا صورت گرفته است که ویژگی خاص سیاست خارجی چین در گذر از بحران‌های فی‌مابین روابط خود با آمریکا در منطقه خلیج فارس بوده است.

مسائل سیاست خارجی دو کشور را باید از دو بعد همگرایی و اگرایی مورد توجه قرار داد. دو موضوع، زمینه همگرایی سیاست خارجی دو کشور را فراهم می‌کند: یکی نقش ایران در تأمین منابع نفتی چین و دیگری هم‌نوایی ایران در سیاست تقابل با نظام تک‌قطبی آمریکا در جهان. در دوران پس از انقلاب اسلامی، ایران به تدریج در پی نزدیکی به قدرت‌هایی برآمد تا با بسط روابط با

آنها در مقابل فشارهای فزاینده ایالات متحده نوعی موازنه ایجاد کند و چین یکی از قدرت‌ها بود از این مقطع زمانی تا پایان جنگ سرد، روابط دو کشور به ویژه با سفر مقام‌های ارشد ایران به چین رو به گسترش نهاد و مبادله‌ها در حوزه نظامی (از آنجا که ایران با تحریم تسلیحاتی غرب رو به رو بود) اولویت ویژه‌ای یافت. البته، چین به هر دو کشور ایران و عراق در دوران جنگ (عراق علیه ج.ا.ایران) تسلیحات می‌فروخت که میزان آن حدود پنج میلیارد دلار برآورد می‌شود. بسط روابط ایران و چین با حساسیت ایالات متحده روبه رو شد، به گونه ای که در دوره ریاست جمهوری ریگان، این کشور همکاری‌های امنیتی و فروش تسلیحات به چین را به دلیل فروش موشک‌های کرم ابریشم از سوی چین به ایران لغو کرد (شریعتی نیا، ۱۳۸۸). روابط چین با ایران برای تضعیف هژمونی آمریکا در منطقه مؤثر است. یکی از تحلیلگران چینی در سال‌های قبل از لزوم گسترش روابط چین، ایران و روسیه و مزایای آن برای تضعیف هژمونی آمریکا در منطقه صحبت کرده است. به اعتقاد این تحلیلگر، خلیج فارس یک دریای داخلی برای آمریکا محسوب شده و به احتمال زیاد به چالش انداختن هژمونی آمریکا در منطقه به راحتی میسر نیست، ولی با این حال اگر چین و روسیه روابط خود را با ایران گسترش دهند، می‌توانند یک «موازنه حداقلی» برای خنثی کردن اقدام‌های خصمانه احتمالی آمریکا در آینده به وجود آورند (ابراهیمی، ۱۳۸۴). بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۳ حجم تجارت ایران و چین از سی و چهارمیلیون به هفتصد میلیون دلار در ۱۹۹۴، در واقع، چین در دوران بازسازی پس از جنگ افزایش یافت. از جمله اولین کشورهایی بود که ایران به آن روی آورد؛ ضمن اینکه در خلال جنگ با عراق نیز ایران یکی از خریداران اصلی تسلیحات از چین تلقی می‌شد. در خصوص خرید نفت، چینی‌ها همواره روی معامله منصفانه با ایران حساب کرده‌اند در سال ۲۰۰۴ حجم تبادل تجاری ایران و چین به هفت میلیارد دلار رسیده بود. چین در پرونده هسته‌ای اگرچه در مواردی از منافع ایران دفاع می‌کرد، ولی نهایتاً در سیاست تحریم‌ها با آمریکا همسویی داشت. بین ۲۰۱۰ تا اواخر ۲۰۱۳ سرمایه‌گذاری چین در ایران روند کندی را پیدا کرد. واردات نفت از ایران طی سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۲، مجموعاً ۲۰ درصد کاهش یافت و در ۲۰۱۲ نیز ۳ درصد بیشتر کاهش یافت (Rubin, 1998).

تلاش ایران برای افزایش موقعیت و قدرت خویش در بازار جهانی نفت به دلیل افزایش فشارهای غرب با مشکل مواجه شده است. برای رفع موانع، ایران سعی کرده است با گسترش روابط با قدرت‌های آسیایی، جانشینی برای شرکای سنتی اروپایی خویش پیدا کند و در این میان، تلاش کرده است با استفاده از انرژی، روابطی مبتنی بر وابستگی متقابل را با کشورهایی مانند چین به وجود آورد و ارتباط را به ارتباطی راهبردی در بعد سیاسی نیز تعمیم دهد، اما تغییر سیاست بین‌الملل پس از جنگ سرد و جهت‌گیری در سیاست خارجی کشورهای آسیایی به‌ویژه چین در خصوص روابط بین‌المللی سبب بروز وابستگی متقابل میان این کشورها با غرب به‌ویژه ایالات متحده شده است. برخلاف تصور، ایران کشوری است که در مقایسه با کشورهای اروپایی و ایالات متحده، تکنولوژی و قدرت اقتصادی پایین‌تری دارد و برای تبدیل شدن به قدرتی جهانی باید همچنان در موضع صلح‌جویانه‌تری با غرب عمل کند. مشخص است که چین از وضع تحریم‌های اقتصادی به‌ویژه در حوزه انرژی بر ایران خشنود نیست، اما نشان داده است که در این خصوص به برخورد یا بروز تنش با غرب نیز روی نمی‌آورد. چین سیاست تأمین منابع دیگر انرژی را در راستای امنیت انرژی خویش جستجو می‌کند و این نشان‌دهنده‌ی چشم‌اندازی نه‌چندان روشن در گسترش روابط میان ایران و چین در صورت ادامه سیاست خارجی فعلی ایران در ارتباط با غرب است. چین در حلقه کشورهای درآمده است که سیاست خارجی آنان برپایه وابستگی متقابل در سطح بین‌المللی تنظیم شده است، در شرایطی که ایران همچنان در خارج از این حلقه قرار دارد (عسگریان، ۱۳۹۰).

از سوی دیگر باید به این نکته توجه داشت که می‌توان گفت روابط ایران و چین نه دوجانبه بلکه سه‌جانبه است و آمریکا تأثیرات محدودکننده جدی‌ای بر آن می‌گذارد؛ به عبارتی، برای فهم روابط ایران و چین باید به تحولاتی که در مثلث ایران، چین و آمریکا رخ می‌دهد توجه کرد. در همین راستا، ضمن بررسی تأثیر ضلع سوم مثلث یعنی آمریکا بر روابط دو کشور ایران و چین در طی چهار دهه گذشته، بار دیگر تغییرات در سیاست خارجی اضلاع مثلث، فضای جدیدی را در تعاملات آنان رقم زده است. ایالات متحده پس از ۱۱ سپتامبر، سیاست مبارزه با تروریسم و جلوگیری از تکثیر تسلیحات کشتار جمعی را اولویت اول سیاست خارجی خود قرار داد؛ خاورمیانه را کانون اصلی شیوع این تهدیدات تلقی کرد و بر دگرگون ساختن روندهای آن متمرکز شد. در این چهارچوب، ایران عضوی از محور شرارت تلقی شد؛ محوری که تغییر نظام سیاسی کشورهای آن با توسل به زور در دستور کار قرار داشت. در ضلع دیگر، برنامه هسته‌ای ایران وارد مراحل حساس‌تری شد و یکی از مهم‌ترین بحران‌های بین‌المللی در خصوص آن شکل گرفت. این وضعیت با برآمدن دولت نهم و تغییر رویکرد سیاست خارجی ایران، شکل حادثی به خود گرفت؛ اما در مقابل در ضلع سوم، روابط چین و ایالات متحده، در دوران پس از ۱۱ سپتامبر، در قالب الگوی «همکاری و رقابت استراتژیک» با غلبه وجه همکاری‌جویانه قرار گرفت. با تغییرات در اهداف و رویکردهای سیاست خارجی ایران، آمریکا و چین، از یک سو فضای روابط ایران و آمریکا به سوی جنگ لفظی و شدت گرفتن احتمال درگیری نظامی سوق یافت و از سوی دیگر، ماه‌عسل روابط چین و آمریکا آغاز شد (محسن شریعتی نیا، ۱۳۹۰)

نماد اصلی همکاری و هماهنگی چین و ایالات متحده برای اعمال فشار بر ایران را می‌توان در روند پرونده هسته‌ای ایران و رأی مثبت چین به قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد علیه ایران مشاهده کرد. بعید به نظر می‌رسد وضعیت فعلی مثلث ایران - چین - ایالات متحده تا آینده قابل پیش‌بینی دستخوش تحول آشکاری گردد؛ زیرا از یک سو ایران بر پیگیری اهداف هسته‌ای خود اصرار دارد و در مسیر نیل به آن، حاضر به پرداخت هزینه‌های بالاست و از دیگر سو، ایالات متحده، مجموعه غرب و رژیم صهیونیستی از تمامی اهرم‌های خود، از تحریم تا تهدید به حمله نظامی بهره می‌گیرند تا ایران را از دستیابی به اهداف خود بازدارند. در ضلع سوم، چین در راستای استراتژی کلان خود، ثبات و همکاری در روابط با ایالات متحده را گزینه برتر می‌داند و تلاش دارد خود را به‌عنوان «بازیگر مسئول» در نظام بین‌الملل تصویرسازی کند. طبیعی است که بازیگر مسئول در نظم غرب‌محور نمی‌تواند با کشورهایی که از سوی غرب به صورت تهدید تصویرسازی می‌شود، روابط ویژه‌ای برقرار سازد. (عسگریان، ۱۳۹۰ و ابراهیمی، ۱۳۸۴)

نتیجه‌گیری

به طور کلی می‌توان گفت که رگه‌هایی از سیاست دوگانه چین در قبال ایران دیده می‌شود، به طوری که از یک سو شاهد تلاش این کشور در حفظ رژیم معاهده عدم اشاعه هسته‌ای (NPT) در همکاری با ایالات متحده علیه ایران هستیم و از سوی دیگر، نشانه‌هایی از این کشور را می‌بینیم که ایران با توانمندی صلح‌آمیز هسته‌ای را در راستای منافع ژئوپلیتیک خود در منطقه خلیج فارس می‌بیند. به عبارتی، پکن از طرفی درصدد متقاعد نمودن رهبران آمریکاست که این کشور شریک مسئول و خواهان حفظ رژیم

NPT است؛ اما از طرف دیگر، به ایران در گرفتن زمان، فضای بین‌المللی و کمک‌های اقتصادی ضروری برای به نتیجه رسیدن برنامه‌های صلح آمیز هسته‌ای خود کمک می‌کند. شواهد ضمنی چندی نشان می‌دهند که هسته‌ای شدن ایران با منافع استراتژیک چین همخوانی دارد؛ از جمله: دیدگاه ضد‌هژمونی رسانه‌ها و محققان چین علیه آمریکا؛ برآورد قدرت در جهان امروزی و توجه زیاد چین به این موضوع؛ نتیجه عینی سیاست دفع‌الوقت و مخالفت چین با تحریم‌های شدید؛ عرضه زیاد تکنولوژی و تجهیزات صنعتی پیچیده به ایران از سوی چین؛ و جهان‌بینی ضد‌هژمونی ارتش آزادی‌بخش ملی چین (PLA) و نقش آن در موفقیت سیاست‌های حزب کمونیست چین (CCP) و بقای رژیم. اگرچه این شواهد ضمنی و ابهام‌آمیزند، چه‌بسا به خواننده این متن کمک کنند به این نتیجه برسد که چین در واقع در حال ایفای بازی دوگانه با آمریکا در قبال ایران است (جان دلبیو گارور ۲۰۱۱).

الگوی نقش چین در خلیج فارس بر خلاف دیدگاه برخی نه «تقابل» صرف با آمریکا و نه برخلاف عقیده برخی محققان «تعامل تمام‌عیار» است. این الگو، در واقع شکل عملیاتی رویکرد موازنه نرم در قالب تعامل است. دو جنبه «رقابت» و «همکاری» توأمان با آمریکا نشان‌دهنده پیشبرد موفق این الگو از سوی چین است. در بعد «همکاری»، ثبات در منطقه برای چین (همچون آمریکا) اهمیت دارد. در همین راستا، چین از حضور نظامی آمریکا در منطقه تا آن جایی که به ثبات ضربه نزند، استقبال می‌کند. افزون بر این، چین هدف و برنامه‌ای برای درگیری نظامی در منطقه با آمریکا (حداقل در کوتاه مدت و میان مدت) ندارد، زیرا اولویت‌های اصلی امنیتی چین، نه خلیج فارس، که مناطق دیگر همچون شبه قاره هند، شبه جزیره کره شمالی و یا موضوع تایوان است. در بعد رقابت، وابستگی هرچه بیشتر چین در آینده به انرژی منطقه یک نگرانی روانی در پکن ایجاد کرده و از این حیث، موازنه نظامی هرچند در بلندمدت (بر سر انرژی منطقه)، دور از ذهن نیست. چین در خصوص تأمین امنیت خاورمیانه و خلیج فارس، روی سیاست‌ها و اقدامات آمریکا حساب می‌کند و نگران مواردی است که سخن از کم شدن مسؤولیت‌های آمریکا در خلیج فارس باشد. علت رویکرد تکیه چین به آمریکا در قضایای امنیتی خلیج فارس و نبودن تمایل به نقش‌آفرینی به‌عنوان جایگزین و یا رقیب آمریکا، در واقع سیاست عملگرایی فعال چین است که راهنمایی سیاست خارجی است. چین با ایجاد فضای همکاری با کشورهای حوزه خلیج فارس و وابسته کردن اقتصاد آنها به صادرات نفت به چین و واردات کالا و خدمات چینی، عملاً یارانی در این حوزه جغرافیایی برای خود تدارک می‌بیند. چین با پارگیری، عملاً فضای موازنه نرم با آمریکا را مهیا می‌کند. این کشور روابط خوبی را با دول شورای همکاری خلیج فارس ایجاد کرده است. در واقع، رویکرد چین با آمریکا، تعامل و همکاری، ولی در نهایت ایجاد فضا برای موازنه نرم با آمریکاست. در این اوضاع، ایران نمی‌تواند در وضعیت تقابل با آمریکا روی حمایت چین حساب کند، زیرا چین همانند آمریکا برای امنیت خلیج فارس برای واردات نفت و صادرات کالا اهمیت کلیدی قائل است. در این میان، عربستان سعودی سعی کرده است با همکاری نفتی و بازار سرمایه با چین، از دامنه حمایت و همسویی چین با ایران بکاهد (بزرگ‌مهری و میرزایی، ۱۳۹۶).

مشاهدات، تجارب و کسب اطلاعات بر اساس حضور نویسندگان در کشور چین نشان می‌دهد که اقتصاد چین و ایران تا حدودی مکمل یکدیگر بوده و دو کشور در زمینه‌های انرژی، ساخت تاسیسات زیربنایی، صنایع تولید و غیره نیروی بالقوه برای همکاری دارند بخصوص تأمین انرژی از سمت ایران و همکاری در بخش تاسیسات زیربنایی و توسعه صنعت از سوی چین. شاید دورنمای این منظر بسیار درخشان خواهد بود. اما در این میان تفاوت‌هایی وجود دارد که کشور چین با تکیه بر منابع انسانی توانمندتر و بیشتر،

روحیه بالقوه و حس تعهد به خدمت در میان چینیان می‌تواند اهداف این همکاری را به سمت سیاست برد به سمت کشورش پیش ببرد (خارج از سیاست برد-برد) به گونه‌ای که نقش منافع ایران در این باره کمرنگ‌تر گردد.

منابع

۱. ابراهیمی، شهروز، ۱۳۸۴، امنیت منطقه خلیج فارس؛ نقش و تعامل قدرت‌های بزرگ با آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر، فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی، شماره چهارم.
۲. ابراهیمی، شهروز، ۱۳۸۳، نقش و تعامل قدرت‌های بزرگ با آمریکا در خلیج فارس پس از ۱۱ سپتامبر، گزارش راهبردی، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۳. بزرگ‌مهری، مجید و میرزایی، مریم، ۱۳۹۶، حضور چین در خلیج فارس؛ پیامدهای سیاسی و استراتژیک، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی، شماره سی و یکم، ۱-۳۰.
۴. شریعتی‌نیا، محسن، ۱۳۸۷، روند دگرگونی در سیاست خارجی چین، از تجدیدنظر طلبی به توسعه‌گرایی سیاست خارجی توسعه‌گرا، تهران. دسترسی در www.magiran.com
۵. عسگریان، حسین، کتاب آسیا، ۱۳۹۰، انتشارات مؤسسه ابزار معاصر تهران.
۶. یزدانی، عنایت‌الله، اکبریان، علیرضا، ۱۳۹۱، انرژی و روابط چین با خلیج فارس، فصلنامه سیاست، دوره ۴، شماره ۲، ۳۳۴-۳۱۵.
۷. جان دلبیو گارور، ۲۰۱۱ استاد روابط بین‌الملل در مؤسسه تکنولوژی جورجیا، فصلنامه واشنگتن، زمستان
۸. محسن شریعتی‌نیا، ۱۳۹۰ مقاله ی «مثلث ایران، چین و آمریکا»، کتاب آسیا
۹. حسن ثاقب، ۱۳۹۰ مقاله‌ی عملکرد تجاری ایران با چین، کتاب آسیا
۱۰. جلیل ادیبی، ۱۳۹۰، مناسبات اقتصادی ایران و چین: همکاری‌های پروژه‌ای، کتاب آسیا

11. Daragahi, Borzou (2005), "China Goes Beyond in Forging Ties to Persian Gulf". Energy Bulletin. New York Times.
12. Rubin, Barry (1998), "China's Middle East Strategy". China Report Stage Journals. Vol 34. No. 3-4.
13. Sadoddin, Sika (2015), "China and the Persian Gulf Policy: Growing Ties". Iranian Review of Foreign Affairs. Vol. 5. No. 4. Winter 2015, pp. 151-16.
14. Salehian, Dehkordi, H and Vajdi Dastgerdi Z(2017), "A survey over Iran and China relationship based on scientific resource and personal experiences. The first conference of Iranian Scientific Society in China Oral Presentation.
15. Strecker, Downs Erica(2000), "China's Quest for Energy Security". Project Air Force. Rand.